

تجلی متنی خدا در قرآن

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۱۰

تاریخ تأیید: ۹۴/۱۰/۰۱

سید محمدحسن جواهری *

چکیده

به تصریح روایات، خدا در قرآن تجلی یافته است. این تجلی می‌تواند به دو صورت متنی و روحانی باشد. تجلی روحانی در ابعاد گوناگون، به مقاله‌هایی دیگر با محوریت «اعجاز تأثیری» موکول است و این مقال، تنها تجلی متنی را دنبال می‌کند. تجلی خدا در متن با نشانه‌هایی در آن همراه است که از طریق شناخت نشانه‌ها می‌توان بدان راه جست. برخی این فرایند را انتساب متن به خدا و به اختصار «نظریه انتساب» نام نهاده‌اند. نظریه پرداز مورد بحث در این مقال، اعجاز قرآن را به نشانه‌های متنی خدا مربوط دانسته و در مسیر تبیین و تثبیت دیدگاه خویش شبهه‌هایی بر نظریه مشهور که اعجاز قرآن را به فرابشری^{**} بودن متن قرآن از جهت بیان و محتوا نسبت می‌دهد، وارد کرده و نظریه خویش را تنها راه پاسخگویی به آنها دانسته است؛ از این رو نگارنده در این مقاله - ضمن واکاوی این نظریه بر اساس نوشته‌های نظریه پرداز - اشکالات آن را آشکار کرده و به شبهه‌های وی پاسخ داده است. در ضمن نگارنده کوشیده صورتی از نظریه یادشده - یا تجلی متنی خدا در قرآن - را که درست و حقیقت می‌داند، با تبیین مناسب‌تری ارائه کند.

واژگان کلیدی: اعجاز قرآن، تحدی، نظریه انتساب، نشانه‌شناسی، روان‌شناسی زبان.

* استادیار گروه مطالعات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

** به اعتبار اینکه بیان بشر از جن قوی‌تر و بلیغ‌تر است، عنوان فرابشری شامل فراجنی نیز می‌شود.

مقدمه

احمد قبانچی، نویسنده عراقی با اندیشه‌های پرچالش* برای تبیین نظریه‌ای که نام «انتساب» را بر آن نهاده، مقدمه‌ای بیان کرده است. وی با تقسیم معجزه به معجزه‌های «منصوبه» و «منسوبه»، قرآن را از قسم دوم دانسته و ذیل عنوان «المعجزة الوجدانية ونظرية الانتساب» به بحث گذاشته است. منظور از معجزه‌های منصوب از سوی خدا، معجزه‌هایی است که از دایره قوانین طبیعت خارج است و نوع بشر نمی‌تواند مانند آن را بیاورد؛ درحالی‌که در معجزه‌های منسوب به خدا، ضرورتی وجود ندارد که از طوق قوانین طبیعت خارج باشند و بشر نتواند مانند آنها را بیاورد؛ اما اعجاز آن به دلیل منسوب بودن آن به خداست؛ یعنی چون منسوب الی الله است، بشر از آوردن آن ناکام می‌ماند. وی در توضیح سخن خود می‌آورد:

شکی نیست که نافه صالح ﷺ معجزه‌ای است که خدا آن را برای دلالت بر نبوت صالح ﷺ نصب کرده است؛ یعنی خدا این معجزه را خلق کرده و به خودی خود معجزه قرار داده است و همین‌طور عصای موسی ﷺ به خودی خود معجزه است. ولی قرآن کریم معجزه است؛ اما از قسم دوم؛ یعنی به خودی خود و با قطع نظر از انتساب آن به خدا معجزه نیست؛ لیکن از جهت اینکه به خدا نسبت دارد، معجزه است؛ یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند کتابی مانند آن را بیاورد و مدعی نسبت آن به خدای متعال شود و این نسبت درست و مقبول باشد؛ زیرا هیچ‌کس یک - دو صفحه‌ای از آن را نمی‌خواند؛ مگر قاطعانه می‌فهمد که این کلام، کلام بشر است و نه کلام خدا؛ درحالی‌که هرکس قرآن را بخواند - حتی اگر ترجمه قرآن به لغت دیگر را بخواند - به‌خوبی در می‌یابد که خدای متعال با نعمة الهی با آن سخن می‌گوید و برای بشر، آوردن آن با لحاظ این جهت مقدور نیست (قبانچی، [بی‌تا]، ص ۱۹۶).

* احمد قبانچی شیعه و ساکن عراق است؛ ولی سخنان عجیب و عقاید مخالف باورهای مشهور شیعی از سوی وی موجب بروز واکنش منفی علما و کارشناسان اسلامی شده است (به نقل از برخی سایت‌های اینترنتی؛ مانند: www.shia-online.ir/article.aspx?id=15056 و www.shafaqna.com و www.facebook.com/Keyhan.Novin).

وی که نظریه خود را وامدار مالک‌بن‌نبی، نویسنده کتاب *الظاهرة القرآنية* می‌داند،*
برای توضیح بیشتر به مثالی تمسک می‌جوید که به اختصار چنین است:

فرض کن به ضرورت همسرت را در وطن گذاشته و در کشوری غریب و تنها زندگی می‌کنی و چند سال به دلیلی نتوانسته‌ای با او تماس بگیری و از حال و روزش باخبر شوی و آدرس جدیدت را به او بدهی، تا اینکه پس از سال‌ها ناگهان یک روز نامه‌ای از او به دستت می‌رسد. نامه را با عجله باز می‌کنی و نگاهی به آن می‌اندازی. دست‌خط نامه، درست مطابق است با دست‌خط همسرت؛ اما یک لحظه به فکر می‌روی که او آدرس مرا از کجا فهمیده؟ نکند نامه، نامه همسر من نباشد؟ نکند رفیقی - برای مزاح - نامه‌ای به من نوشته باشد؟ دست‌خط نامه، نشانه درستی نامه است؛ ولی تقلید دست‌خط چندان دشوار نیست. در چنین حالتی که به شدت به نامه مشکوک هستی، تنها راه، مطالعه دقیق نامه است. نامه را با دقت می‌خوانی. از لابه‌لای نامه، مهربانی مخصوص همسرت را می‌یابی؛ چیزی که هیچ‌کس نمی‌تواند نقش آن را بازی کند. این همان «نغمه زوجیت» است که سبب می‌شود به درستی نامه قطع پیدا کنی. در بحث ما نیز وضع چنین است؛ وقتی نسبت به قرآن شک داری و نمی‌توانی از جوهی که گفته شده، به درستی آن بررسی، به متن و نشانه‌های «نغمه الهی» نهفته در آن توجه می‌کنی که هرگونه شک و تردید را بر طرف می‌کند (همان، ص ۱۹۷-۱۹۹).

خطاب قرآن به گونه‌ای است که در اعماق وجود مخاطب، حالتی معنوی برپا می‌کند که برخی آن را نتیجه بلاغت و فصاحت اعجازین می‌دانند؛ درحالی‌که نتیجه سقوط منیت و عناوین غیرحقیقی او در برابر حقیقت شاخص و در معرض باران معنوی قرار گرفتن جان آدمی است که پیامد رویارویی عدم مطلق در برابر وجود مطلق است. وقتی انسان، قرآن و حتی ترجمه آن به زبان‌های دیگر را باز می‌کند و صفحه‌ای از آن را می‌خواند، در اعماق جاننش، گوینده آن را خالق و پدیدآورنده خود می‌یابد و از این رو هیچ احساسی در خصوص بشری بودن آن به او دست نخواهد داد. گویا پیامبر

۱۸۳

بیت

بیت
بیت
بیت
بیت
بیت

* اصل این نظریه را مالک‌بن‌نبی در *الظاهرة القرآنية* طرح کرده و برخی مانند قبانیچی و محمد ابراهیم شادی آن را پذیرفته و با توضیحاتی ارائه کرده‌اند. محمود شاکر در مقدمه *الظاهرة القرآنية* این نظریه را در حد و اندازه یک وجه اعجاز ندانسته است؛ ولی محمد ابراهیم شادی آن را رد کرده و معتقد شده که این وجه، فرابشری و جزو جوه معنایی قرآن است و به دلیل ناتوانی بشر در آوردن مانند آن، می‌توانیم آن را وجهی از جوه اعجاز قرآن به شمار آوریم (ر.ک: ابراهیم شادی، [بی‌تا]، ص ۳۱۸).

اکرم علیه السلام همچون آینه‌ای است که هرچه روبه‌روی آن قرار می‌گیرد، بدون تصرف به بیننده خود ارائه می‌کند و این است مراد ما از «نعمه الهی» (همان، ص ۱۹۹ - ۲۰۰).
از این توضیحات نظریه پرداز می‌توان دریافت که این وجه اعجاز، فرازبانی است و از سوی دیگر نمی‌توان حداقلی برای آن در نظر گرفت؛ بلکه حداقل آن مقداری است که مخاطب از نشانه‌های موجود در آن به الهی بودن آن پی ببرد.

تبیین نظریه

وی در ادامه، برخی از این نشانه‌ها را چنین بر می‌شمارد:

یکم: متکلم و برتری مولوی

بسیاری از آیات قرآن، نگاهی از بالا به پایین دارد (الفوقیة الاستعلامیة)؛ به گونه‌ای که انسان یقین می‌کند مخاطب هیچ‌گاه نمی‌تواند خود را جای متکلم بگذارد؛ مانند آیات ذیل:

- «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده: ۶۷)؛

- «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا، [وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا]» (احزاب: ۱ - ۳)؛

- «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (الحاقة: ۴۴ - ۴۷)؛

- «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتَخْفَىٰ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (احزاب: ۳۷)؛

در مثال نخست، مخاطب در معرض ملامت و تهدید است؛ آن هم تهدیدی که همه تلاش‌های او را نادیده می‌انگارد؛ گویا هیچ کاری صورت نگرفته است. همچنین در آیه

به نگهداری و حفاظت در برابر منافقان و بدخواهان وعده داده شده است. آیا اگر قرآن از پیامبر ﷺ بود، تصور می‌شد که او با خودش این چنین سخن بگوید؟!

در مثال دوم، امر و نهی شدیدی را شاهدیم؛ امر به تقوای الهی و نهی از اطاعت از کافران و منافقان و پس از این دو، به پیروی از وحی امر می‌شود و در همه این موارد، زبان حاکم و مولا با رعیت و نوکرش بر عبارت حاکم است.

برتری مولوی در مثال سوم با وضوح بیشتری نمایان است. در این آیه، پیامبر ﷺ از اینکه چیزی از وحی کم یا زیاد کند، به شدت تهدید می‌شود. این آیات نشان‌دهنده این است که متکلم در سطحی بالاتر قرار دارد و این پیامبر، هیچ‌گونه اجازه و جرئتی ندارد که ذره‌ای از وحی کم و زیاد کند.

در مثال چهارم، سخن از ازدواج پیامبر ﷺ با دختر عمویش، زینب دختر جحش است. زینب همسر زید بن حارثه، پسر خوانده پیامبر ﷺ بود و با او سازگاری نداشت. زید تصمیم داشت زینب را طلاق دهد؛ ولی پیامبر ﷺ او را به صبر و مدارا دعوت می‌کرد؛ ولی سرانجام طلاقش داد و پس از او، پیامبر ﷺ او را به همسری گرفت. در آن زمان، باور جاهلی مردم بر این بود که پسرخوانده در حکم پسر حقیقی است و از این رو پیامبر ﷺ نمی‌توانست زینب را به همسری بگیرد و با او محرم است. خدای متعال در این آیه، با ازدواج پیامبر ﷺ با زینب، حکم بطلان بر این باور می‌زند. در این آیه، لحنی عتاب‌آلود حاکم است؛ «تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» و اینکه خدا بر خلاف اراده پیامبر ﷺ آنچه وی در درون پنهان داشته، آشکار کرده است؛ «وَتَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۳۲۲).

تدبر در سیاق این آیات و آنچه از امر آمرانه در تضمین دارد، به خوبی نشان می‌دهد که گوینده نمی‌تواند خود پیامبر ﷺ باشد؛ بلکه نغمه الهی در سیاق آیه کاملاً آشکار است و حتی منکران و مخالفان قرآن نیز آن را وسیله طعن بر پیامبر ﷺ گرفتند.

مثال‌های یادشده و ده‌ها مورد دیگر، بلکه همه آیاتی که با «قل» و «یا ایها النبی» آغاز می‌شوند، این وجه اعجاز را رویاروی ما به تصویر می‌کشند (ر.ک: قبانچی، [بی‌تا]، ص ۲۰۱ - ۲۰۸).

دوم: گوینده و برتری رحمانی

«برتری رحمانی» (الفوقیة الرحمانیة) نیز از ویژگی های بیان قرآن است که بر صدق آن دلالت دارد. آیات ذیل، نمایانگر این ویژگی است:

«نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْ لَا تُصَدِّقُونَ، أَمْ فَرَّيْتُمْ مِمَّا تُؤْمِنُونَ، أَمْ أَنْتُمْ نَخْلُقُوهٗ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ، نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ، عَلٰیٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْاُولٰٓئِ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ، أَمْ فَرَّيْتُمْ مِمَّا تُحَرِّثُونَ، أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ، لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلَمْتُمْ تَفَكَّهُونَ، إِنَّا لَمُعْرِضُونَ، بَلْ نَحْنُ مُحْرِقُونَ، أَمْ فَرَّيْتُمْ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ، أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنْ السَّمَاءِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (واقعہ: ۵۷ - ۶۹)؛

«وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ، وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، وَ مِنْ ءَايَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتَلَفَ الْأَلْسِنَتِكُمْ وَ الْأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ، وَ مِنْ ءَايَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ائْتِنَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» (روم: ۲۰ - ۲۳).

فضای خطاب در آیات بسیاری رحمانی است و وجدان آدمی به روشنی آن را در می یابد. خداوند در آیات سوره واقعه، ابتدا خود را آفریننده انسان فرض می کند و سپس با استدلال می گوید: «اگر باور نداری، به اصلت بنگر که منی است؛ آیا تو آن را خلق کردی یا من؟» با دقت در این تعبیر، زیباترین استدلال وجدانی - و نه عقلی - آشکار می شود که وجدان انسان را بر می انگیزاند و فطرتش را به سوی خالقش به حرکت وا می دارد؛ به گونه ای که خالق در دو گزینه منحصر می شود: «انسان یا خدا» و با وضوح بطلان اول، ناگزیر گزینه دوم درست خواهد بود. این همان «نعمه الهی» و همان مقصود ماست که انسان با وجدانش شهادت می دهد که خدا صاحب این کلام عجیب است؛ نه پیامبر ﷺ.

این پرسش های وجدانی در این سوره ادامه می یابد و پاسخ های انسان به فضل متکلم و اقرار به ناتوانی و نیستی در برابر قدرت مطلق الهی تکرار می شود.

در آیات سوره روم نیز گوینده از زوایه منعم و صاحب فضل و منت با مردم سخن می گوید و پس از بیان برخی نعمت ها و مواهب مهم بر افراد بشر، در پایان هر آیه، از آنها می خواهد به تفکر و تدبیر در این مواهب و منشأ و هدفش بپردازند. در آیه نخست،

ادعا می‌کند که همه انسان‌ها را از خاک آفریده و در ادامه، به نعمت زوجیت و آنچه بر ازدواج از مودت و رحمت مترتب کرده، می‌پردازد. سپس یادآور می‌شود که او آسمان‌ها و زمین و نتایج آنها از حرکت شب و روز و خواب و بیداری و جز اینها را که نعمت‌های بزرگی برای انسان است، آفریده است. آیا به‌راستی شخصی مانند محمد ﷺ یا غیر او در گذشته یا آینده می‌تواند چنین ادعاهای بزرگی را این‌چنین طرح کند؟ (ر.ک: قبانچی، [بی تا]، ص ۲۱۸ - ۲۱۳).

سوم: گوینده و برتری قدرت

«برتری قدرت» (الفوقیة القاهره) نیز از نشانه‌های صدق قرآن است. آیات ذیل نشان‌دهنده این بعد است:

- «كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي، إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ، تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ، فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي» (قمر: ۱۸ - ۲۱)؛
- «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ، إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَخَرٍ، نُعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ، وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ، وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرِي» (قمر: ۳۳ - ۳۷)؛
- «وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ، كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر، ۴۱ - ۴۲).

از سیاق این آیات، نغمه الهیت بلند است؛ ولی این بار در انتقام و شدت عمل. متکلم در این آیات، قدرتی مطلق دارد که همه قدرت‌ها در برابرش سر فرود می‌آورند. کسی که این سه گروه آیات را که در قرآن فراوان است، ملاحظه کند، در می‌یابد که متکلم پیامبر ﷺ نیست؛ زیرا مانند این سخنان، گویی از قلب و وجدان آدمی بر می‌خیزد و صاحب آن غریب و خارج از ذات انسان نیست؛ ولی اگر متکلم از جنس بشر باشد، امکان ندارد با دیگران سخن بگوید؛ مگر خارج از ذات آنها و این همان راز حلاوت قرآن و تأثیر عجیب آن در نفوس است؛ زیرا سخن متکلم بشری هرچقدر بلیغ و مؤثر هم باشد، مخاطبان او به حجاب نفس و ذات گرفتارند و سخن نمی‌تواند نفوذ کند؛ مگر از مجرای نفس شنونده و در همین جاست که حلاوتش را از دست می‌دهد؛

به‌ویژه اگر با امر و نهی و آموزه‌های آمرانه همراه باشد؛ ولی اگر از اعماق جان آدمی برخیزد و انسان احساس نکند صاحب سخن از او غریب و دور است؛ بلکه وجدان و روح و ذات حقیقی خود اوست که جز خیر و صلاح او را نمی‌خواهد، با تمام وجود و حواسش به استقبال می‌رود و در این حال است که سخن، حلاوتی خاص می‌یابد که مانند آن در کتاب‌ها و گفتارهای دیگر یافت نمی‌شود. این همان چیزی است که می‌خواستیم دربارهٔ معجزهٔ منسوب (المعجزة ... إلى و نه: المعجزة ... من) بیان کنیم (ر.ک: قبانچی، [بی‌تا]، ص ۲۱۳ - ۲۱۸).

وی در ادامه به مدارک نظریهٔ خویش می‌پردازد و می‌کوشد با آیات و روایات، آن را اثبات کند (ر.ک: همان، ص ۱۹۶ - ۲۱۴) که در ادامه به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

نقد و بررسی

در سخنان قبانچی نکات درخور درنگ فراوانی وجود دارد که در ادامه به آنها در حد وسع این مقال خواهیم پرداخت؛ ولی نگارنده به دلیل ناکافی دانستن دلایل و شواهد وی برای تثبیت نظریهٔ انتساب، لازم می‌داند پیش از نقد و بررسی سخنان وی، شواهد دیگری را برای تبیین و تحکیم بیشتر آن ارائه کنم و پیش از آن یادآور می‌شوم که هرچند تجلی متنی خدا در قرآن، نشانه‌های فراوانی دارد که به‌خوبی نشان‌دهندهٔ گویندهٔ آن است و قبانچی بخشی از شواهد و ما در ادامه، نشانه‌های دیگری را بیان خواهیم کرد؛ ولی نباید از یاد برد که نشان‌های متنی خالق به معنای معجزه بودن متن نیست و همین مطلب، نخسین نقد ما بر قبانچی است. بله، وجود این همه نشانه در متن در کنار دیگر زیبایی‌های آن (عناصر دخیل در اعجاز بیانی) می‌تواند جزو وجوه اعجاز قلمداد شود و مشمول تحدی باشد؛ به بیان دیگر، همان‌گونه که نظم و چینش واژگان قرآن، جزو عناصر تشکیل‌دهندهٔ اعجاز بیانی است، تجلی متنی خدا در قرآن نیز در زمرهٔ عناصر تشکیل‌دهندهٔ اعجاز بیانی است و البته لزوم اعتبار آن، تنها در تحدی عام قرآن به همانند قرآن (اسرا: ۸۸) یا به حدیث مثله (طور: ۳۴ - ۳۵) طرح‌شدنی است؛ زیرا نظریهٔ انتساب در یک سوره، لزوماً تحقق‌پذیر نیست و این نظریه را باید در مجموعهٔ قرآن جستجو و تعقیب کرد.

اما شواهد نگارنده برای پیشتنبانی این نظریه به قرار ذیل است:

اگر ما تنها آیاتی را که با «أَلَمْ تَرَ» آغاز شده‌اند یا آیاتی که «هُوَ الَّذِي» (اشاره به خدای متعال) در آنها به کار رفته، بررسی کنیم، خواهیم دید آیات بسیاری نقش تثبیت جایگاه خالق در ذهن مخاطب را ایفا می‌کنند؛ برای نمونه در آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤُهُمْ أَزًّا» ادعایی شده؛ بدون اینکه دلیل خاصی بر آن آورده شود و اساساً بسیاری از ادعاها را نمی‌توان با دلایل ظاهری قابل شناخت برای مردم به‌ویژه مردم زمان نزول مدلل کرد یا برعکس در بسیاری موارد، مطالب بدیهی، بیان شده و ادعایی در مورد آنها صورت گرفته است و این سخن ما را تأیید می‌کند که دست‌کم یکی از اهداف فرستنده قرآن این است که زمینه حضور خود در باور مخاطب را از طریق نشانه‌هایی روان‌شناسانه اثبات کند. برای تبیین بیشتر، برخی آیات یادشده را از نظر می‌گذرانیم:

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَأْتِ بِخَلْقٍ

جَدِيدٍ» (ابراهیم: ۱۹)؛

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (حج: ۱۸)؛

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (حج: ۶۳)؛

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ» (حج: ۶۵)؛

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (نور: ۴۱)؛

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (لقمان: ۳۱)؛

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ» (فاطر: ۲۷)؛

– «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهَيِّجُ فَتَرَاهُ مَصْفُورًا ثُمَّ يُجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (زمر: ۲۱)؛

- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (مجادله: ٧)؛
- «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ٢٩)؛

- «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران: ٦)؛
- «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (انعام: ٦٠)؛
- «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (انعام: ٩٧)؛

- «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (انعام: ٩٩)؛

- «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (اعراف: ٥٧)؛

- «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» (يونس: ٦٧)؛

- «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا» (فرقان: ٤٧)؛
- «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ» (هود: ٧)؛

- «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (رعد: ٣)؛
- «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ» (رعد: ١٢)؛
- «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ» (نحل: ١٠)؛

- «وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَآكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ وَ لِنَبْتَعُوهَا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۱۴)؛
 - «وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا نَبِيْنِ يَدِي رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَاءً طَهُورًا» (فرقان: ۴۸)؛
 - «هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (غافر: ۶۸)؛
 - «وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَآءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (زخرف: ۸۴)؛
 - «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (فتح: ۴)؛

- «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَآءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (حديد: ۴)؛

- «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (ملک: ۲۳).

برخی از این آیات، رویدادی طبیعی را ذکر کرده و به خدا نسبت داده است؛ چیزی که پذیرش آن مستلزم ایمان قبلی به خداست و در غیر این صورت، اول الکلام است. ولی مهم آن است که تالی قرآن با تلاوت آیات یاد شده و بسیاری از آیات دیگر (مانند «تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (اسرا: ۴۴) و «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَآءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل: ۷۹) و به طور کلی آیاتی که در آنها فاصله مشتمل بر اسما و صفات الهی به کار رفته است) در خود، احساس بندگی و در گوینده، احساس سروری و ربوبیت می کند و این همان چیزی است که اگر فریبی در کار ماتن می بود، نمی توانست به این شکل، نشانه های حقیقت را درج کند و بهترین دلیل نیامدن کتابی به مانند آن است. البته چند پرسش باقی می ماند که شایسته است بدانها توجه شود:

یک: آیا این ویژگی قرآن می تواند در جایگاه یک وجه اعجاز ظاهر شود؟

این پرسش را می توان به دو پرسش تحلیل کرد:

- آیا وجود نشانه های متکلم در کلامش - هر چند به خود او اختصاص داشته باشد -

می تواند مشمول اطلاق عنوان اعجاز شود؟

- آیا یک وجه اعجاز لزوماً باید نقش استقلالی در اثبات مدعی آورنده خود داشته باشد؟

دو: آیا بر این ویژگی، تحدی صورت گرفته است؟

سه: آیا اطلاق نام اعجاز بر آن، به امکان اثبات برای دیگران منوط است و به بیان

دیگر، آیا پذیرش اعجاز در مرحله ثبوت، مستلزم توفیق در مرحله اثبات است؟

پاسخ تفصیلی به این پرسش‌ها فراتر از مجال ضیق این نوشتار است؛ ولی به اختصار

می‌توان گفت:

جایگاه نظریه انتساب

پاسخ یک / ۱: در مورد آثار بشری به‌روشنی می‌توان پاسخ منفی داد؛ زیرا اغلب نویسندگان و گویندگان به گونه‌ای می‌توانند در قالب سبک، استخدام برخی واژه‌ها و برخی ساختارهای دستوری یا بهره‌گیری از برخی آرایه‌های بدیعی و جز اینها، نشانه‌هایی با بسامد بالا از خود بر جای بگذارند که برای مخاطبشان شناختنی باشد. آنچه مهم است، این است که استخدام این نشانه‌ها در متون بشری مستوایی تقریباً یکسان دارند و قابل تقلیدند؛ از این رو نمی‌توان یا به‌دشواری می‌توان میان چند شاهکار بشری به داوری نشست و نتیجه نیز در سطحی بی‌چون و چرا جای نمی‌گیرد. افزون بر این، اختلاف نسخه‌ها و اشعار و شاهکارهای هنری منسوب به بزرگان ادب و هنر، خود دلیلی بر آن است. ولی در مورد نشانه‌های تجلی متنی خداوند در قرآن، پاسخ به باور نگارنده مثبت است؛ هرچند نتوان دلیل قانع‌کننده‌ای برای سخت‌باوران بر آن اقامه کرد (ر.ک: پرسش سوم)؛ یعنی بشر نمی‌تواند این حجم نشانه را با ویژگی‌های یادشده در یک سخن جای دهد و اثری از ضعف بشری و ماهیت واقعی خود در آن بر جای نگذارد. در کلامی از حضرت علی علیه السلام این نکته را می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد.

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وسلم بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَلِيُقَرُّوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوْفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَكَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ وَاحْتَصَدَ مِنَ احْتِصَادِ بِالنِّفَمَاتِ: خدا «محمد» صلى الله عليه وسلم را به‌حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بت‌ها خارج کند و به

عبادت خود فراخواند و آنها را از زیر بار طاعت شیطان آزاد کند و به اطاعت خود سوق دهد. [این دعوت را] با قرآنی که آن را روشن و استوار کرد، آغاز نمود تا بندگانی که خدای را نمی‌شناختند، پروردگار خویش را بشناسند و همان‌ها که وی را انکار می‌کردند، به او اقرار کنند تا وجود او را پس از انکار اثبات کنند؛ بنابراین خدای پاک و منزّه، خود را در کتاب خویش بدون اینکه وی را ببینند، به وسیله آیاتی از قدرتش ارائه کرده، آنان را از سطوت خویش باز داشته و چگونگی نابودی ملت‌های و درو شدنشان به سبب عقوبت‌ها و کیفرها را به آنان ارائه فرموده است (صبحی صالح، ۱۴۱۲ق، خطبه ۱۴۵).

پاسخ یک/ ۲: پرسش یادشده را به صورت ذیل نیز می‌توان باز گفت:

آیا تحدی و اطلاق اعجاز بر یک وجه خارق‌العاده با هم تلازمی دارند یا خیر؟ به بیان دیگر، آیا می‌توان فرض کرد که وجهی فراپیشری به اعجاز متصف شود و باین حال مضمول تحدی نباشد؟

متأسفانه این بحث در آثار دانشمندان و قرآن‌پژوهان - جز برخی از آنها - به روشنی طرح نشده است؛ ولی از برخی نوشته‌ها می‌توان به آن راه جست. استاد معرفت آورده است: «شکی نیست که اعجاز فی‌الجمله در اعجاز علمی مانند دیگر وجوه بر پاست؛ ولی در مورد تحدی گفته شده که تنها به اعجاز بیانی اختصاص دارد...» (معرفت، ج ۶، ص ۳۱).^{*} مطعنی با طرح این بحث، به صراحت ملازمه را انکار کرده است (مطعنی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۳۶). بنت‌الشاطی نیز بر این باور است که میان معجزه بودن قرآن و تحدی، هم‌دوشی و هم‌زمانی وجود ندارد و به بیان دیگر، تداوم اعجاز به حضور تحدی وابسته نیست. از دید وی، ملاک در تحدی، ناتوانی عرب صدر اسلام در آوردن مانند قرآن است و این آسیبی به صحت دلالت اعجاز بر نبوت در اعصار پس از نزول و نیز حجیت آن برای غیرعرب وارد نمی‌کند (ر.ک: بنت‌الشاطی، ۱۹۷۱م، ص ۷۵).

تحلیل و نقد

درباره رابطه قلمرو تحدی با وجوه اعجاز، دو نکته گفتنی است:

* «لا شك أن الاعجاز قائم - في الجملة - بهذا الجانب [الاعجاز العلمي] كسائر الجوانب، أما التحدي فقد يقال باختصاصه بجانب البيان فحسب، إذ لم تكن إشارات القرآن العلمية معروفة عند نزوله لأحد من الناس وإنما اثبتها العلم بعد ذلك بعدة قرون أو سيئتها عبر الأيام. فإن كان ذلك دليلاً على اعجازه في مجال قادم فإنه ليس دليلاً على وقوع التحدي به في أول يومه».

اولاً: بر اساس تعریف مشهور از معجزه که تحدی به نحوی در آن نقش کلیدی ایفا می‌کند،* لزوماً اتصاف هر وجه فرابشری و خارق‌العاده از قرآن به «معجزه» مشروط بر این است که افزون بر ادعای منصب الهی آورنده قرآن، فضای تحدی به صراحت یا به‌طور ضمنی بر آن حاکم باشد و در مورد قرآن - به دلیل برخی آیات تحدی که به‌طور کلی به همه قرآن تحدی کرده - چنین فضایی حاکم است (ر.ک: پاسخ به پرسش دو)؛ بنابراین، اطلاق عنوان اعجاز بر هر وجه فرابشری قرآن جایز است؛ هرچند در برخی موارد از باب اطلاق کل بر جزء است. یعنی چنین اطلاقی بدین معنا نیست که یک وجه لزوماً بتواند بر صدق مدعی نبوت دلالت کند؛ بلکه چه‌بسا لازم باشد چند وجه در کنار یکدیگر قرار گیرند.

البته لازم است به این نکته نیز اشاره شود که اگر در تحدی به منطق تنزلی قایل باشیم؛ یعنی سیر تحدی را از همه قرآن به کوچک‌ترین سوره، نزولی بدانیم، آن‌گاه این اشکال پیش می‌آید که اگر تجلی گوینده در متن در یک سوره تجلی روشنی نداشته باشد، نمی‌تواند در دامنه حداقلی تحدی قرار گیرد؛ ولی اگر تحدی به همه قرآن را همچنان برپا بدانیم (که می‌دانیم)، روشن است که این وجه، مشمول تحدی خواهد بود؛ آری، اگر کسی بخواهد با این ویژگی با قرآن معارضه کند، باید کتابی با حجمی گسترده‌تر از یک سوره بیاورد؛ آن‌چنان‌که بتواند نمایانگر میزان نشانه‌ای باشد که در سطحی هم‌تراز قرآن قرار گیرد.

تحدی و نظریه انتساب

پاسخ دو

پاسخ مثبت است به دو دلیل:

اولاً: در دو آیه به همه قرآن تحدی شده است: «قُلْ لَنْ أَجْتَمِعَ الْأَنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ

* «المعجز امر خارق للعاده، مقرون بالدعوی والتحدی، مع عدم المعارضة ومطابقته للدعوی» (معجزه امری خارق‌العاده است که با ادعای نبوت] و تحدی همراه است؛ به شرط نداشتن معارضه و مطابقت آن با اراده آورنده آن) (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۲۹/ر.ک: باقلانی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۶۰ - ۱۶۱/ شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۹۳/ ایچی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۲۲۲/ تفتازانی، ۱۴۰۵ق، ج ۴ و ۵، ص ۱۲/ سیوطی، ۲۰۰۱ق، ج ۲، ص ۲۳۸، نوع ۶۴).

يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَآ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (اسرا: ۱۸۸) و «أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَآ يُؤْمِنُونَ؛ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (طور: ۳۴ - ۳۵). آیه ۲۳ سوره بقره را نیز - بر اساس تفسیری از آن - می توان شاهد آورد: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».*

مراد از «مثل» در آیات یادشده کلی است و شامل همه وجوه موجود در قرآن می شود و به ادبیات و بیان تنها اختصاص ندارد؛ زیرا این وجوه، جزو ویژگی های قرآن است و قرآن با همه ویژگی هایش مورد تحدی است.

ثانیاً: از آیات دیگر تحدی نیز می توان برای اثبات شمولیت اعجاز قرآن بهره گرفت: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَن اسْتَطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یونس: ۳۸)** و «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَن اسْتَطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود: ۱۳)***.

تقریب استدلال به این بیان است که اگر کسی بخواهد مانند سوره هایی را بیاورد که بر وجهی از وجوه اعجاز مشتمل است، باید سوره یا سوره های ساخته شده از همان ویژگی هایی که سوره معارضه شده دارد، برخوردار باشند و در غیر این صورت معارضه تحقق نیافته است؛ برای نمونه کسی که می خواهد سوره ای در برابر سوره کوثر بیاورد، باید سوره ساخته شده افزون بر عناصر دخیل در اعجاز بیانی، دربردارنده اعجاز غیبی نیز باشد؛ زیرا این سوره مشتمل بر غیب گویی های گوناگون از آینده است که تحقق پذیرفته و درستی آن نیز به اثبات رسیده است (ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۳۷۶ - ۳۷۷). گفتنی است ممکن است اشکال شود که عرب زمان نزول که مخاطب تحدی بود، از

۱۹۵

قیس

وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ
رُوحًا مُّبِينًا
قُرْآنًا عَرَبِيًّا
مُرَدَّدًا مُّزِينًا

* سوره بقره مدنی و شماره آن در جدول نزولی قرآن، ۸۷ است. محمد صادق عرجون افزون بر آیات یادشده در تحدی، به آیات دیگری نیز تمسک کرده است که از جمله آنها آیه ۲۳ سوره زمر است: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ». (نصار، ۱۹۹۹م، ج ۱، ص ۶۴). این آیه کیفیت و ویژگی هایی را که مثل قرآن باید احراز کند تا همگون قرآن قلمداد شود، بیان می کند. بنابراین کسانی که می خواهند با قرآن معارضه کنند و حدیثی همانند قرآن بیاورند، باید توجه داشته باشند که قرآن، کتابی است «متشابه» و «مثالی» که «تقشعر منه جلود...» و ...

** شماره این سوره در جدول نزولی قرآن، ۵۱ و مکی است.

*** شماره این سوره در جدول نزولی قرآن، ۵۲ و مکی است.

مثلاً اعجاز غیبی سوره کوثر آگاهی نداشت و زمانی لازم بود تا این وجه اعجاز آشکار شود. در پاسخ می‌گوییم: اولاً تاکنون حتی در برابر ادبیات سوره‌های قرآن از جمله سوره کوثر، هیچ ساخته‌ای ارائه نشده است و ثانیاً این اشکال بر اساس نظریه‌ای است که دامنه تحدی را تنها به جهات شناختنی برای مردم زمان نزول محدود می‌داند؛ ولی اگر معیار را «مثل» واقعی در نظر آوریم، آن‌گاه با گذر زمان و آشکار شدن وجوه جدید اعجاز قرآن و شگفتی‌های تازه، دامنه تحدی نیز در ظاهر همچون حقیقت آن، وسعت می‌پذیرد و معارض باید آخرین ویژگی‌های کشف‌شده را نیز در نظر داشته باشد. گفتنی است توقع مردم با آگاه شدن از ویژگی‌های نوبه‌نوی قرآن نیز با این نظریه همراهی می‌کند.

نظریه انتساب و اطلاق عنوان اعجاز بر آن

پاسخ سه

به باور نگارنده چنین ملازمه‌ای برقرار نیست؛ زیرا:

اولاً: این مطلب حتی در مورد عصای موسی علیه السلام و مانند آن نیز قابل طرح است. کسی که متخصص است، با تمام وجود می‌فهمد عصای موسی علیه السلام سحر نیست و بینه نبوت است؛ ولی دیگران به جز از مسیر تحدی و عدم معارضه، چگونه می‌توانند به چنین نتیجه‌ای دست یابند؟ مردم به صورت اجمالی حقیقت را در می‌یابند و برای فهم تفصیلی به متخصصان مورد اعتماد خود مراجعه می‌کنند. حتی اعجاز بیانی قرآن در صدر اسلام نیز چنین بوده است. چند سده طول کشید تا دانشمندان و زبان‌شناسان مسلمان توانستند اعجاز بیانی قرآن را تا حدودی رمزگشایی کنند. آنان با تکیه بر دانش بومی و زبان مادری و نیز فطرت سالم خود، قاطعانه به فرابشری بودن قرآن پی بردند؛ ولی به همه رموز آن راه نیافتند؛ از این رو ما کالبدشکافی خاصی از آن روزگاران در خصوص اعجاز بیانی قرآن در اختیار نداریم و کارشناسان - حتی آنان که در صف دشمنان بودند - نیز اعتراف‌های خود را با رمزگشایی همراه نکردند.

ثانیاً: همه وجوه اعجاز قرآن لزوماً برای منکران و غیرمسلمانان نیست؛ زیرا یکی از

کارکردهای معجزه، تقویت باورمندی یک معتقد است. این وجه نیز می‌تواند تنها به گروهی خاص اختصاص یابد؛ بنابراین تجلی متنی خدا در قرآن که خود شاخه‌ای از اعجاز تأثیری است، لزوماً برای طرح در یک مناظره نیست؛ بلکه دریافتی زبان‌شناختی و روان‌شناختی است که حقیقت‌جویان مسلمان و غیرمسلمان را راه می‌نماید.

ثالثاً: تجلی متنی خدا در قرآن به عنوان یک ویژگی زبان‌شناختی مشمول تحدی کلی قرآن است و در معارضات منسوب به خدایان دروغین از گذشته تاکنون متنی با نشانه‌هایی در این سطح - بلکه حتی بسیار نازل‌تر - یافت نشده است و این خود، راهی برای پی‌بردن به فرادستی آن است.

ادله نظریه انتساب

قبیحی برای اثبات نظریه انتساب، به برخی آیات قرآن و شماری از روایات استدلال کرده است:

۱۹۷

قبیح

وَلَقَدْ
رَفَعْنَا
رُوحَنَا
فِي الْقُرْآنِ

الف) قرآن

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود: ۱۳).

محل شاهد در «مفتریات» است؛ یعنی ده سوره مانند قرآن بیاورید و به خدا نسبت دهید. شما ادعا می‌کنید که پیامبر ﷺ این کتاب را آورده و به‌دروغ به خدا نسبت داده است؛ پس خود شما نیز مانند آن را بیاورید و به خدا نسبت دهید تا روشن شود که آیا ممکن است کتاب ساختگی شما مانند قرآن باشد؟ اگر این معنا را برای آیه قایل نباشیم، واژه «مفتریات» بی‌فایده خواهد بود؛ زیرا کافی بود در مقام تحدی و ناتوان کردن بگوید: «فأتوا بعشر سور مثله»؛ ولی «مفتریات» را به آن افزوده کرد و این بدین معناست که آنها می‌توانستند مانند قرآن یا بهتر از آن را - از حیث بلاغت و فصاحت و گزاره‌های علمی و اخبار گذشتگان و جز اینها بیاورند؛ ولی محال است مانند قرآن را بیاورند و به‌دروغ به خدا نسبت دهند و این نسبت نزد هر انسان عاقل و منصف، صحیح و مقبول باشد.

وی با استناد به آیه نبودن اختلاف در قرآن: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲)، آن را شاهد برداشت خود دانسته و آورده است: مقصود، این است که مثل این کتاب به ضمیمه نسبت آن به خدای متعال، دارای اختلافی از جهت نسبت به او نیست و اگر از غیر خدا می‌بود، اختلاف بسیاری از نظر صدق این نسبت در آن یافت می‌شد.

نقد و بررسی

شاهد قبلی از آیات قرآن، آیه ۱۳ سوره هود است. در این آیه از «مفتریات» برداشت خاصی شده که به گمان وی، تنها برداشت ممکن از آن است؛ و گرنه زاید و خالی از فایده خواهد بود؛ درحالی که چنین نیست و مفسران دیدگاهی دیگر دارند. زمخشری این صفت را برای آزاد گذاشتن و همراهی کردن و به اصطلاح تخفیف دادن به مخاطبان می‌داند.

«مفتریات» صفت ده سوره است؛ زیرا گفتند: قرآن را به دروغ نسبت داده و از پیش خود ساخته‌ای و از سوی خدا نیست؛ پس خدا با مدعای آنها همراهی کرد و بر آنها آسان گرفت و فرمود: بر فرض که قرآن بر من وحی نشده و من آن را از نزد خود ساخته باشم، شما نیز مانند آن - که سخنی ساختگی است - سخنی بیاورید که از پیش خود ساخته باشید؛ شما مانند من عرب و فصیح هستید و از آوردن مانند آنچه من آورده‌ام، عاجز نیستید. اگر بگویید: چگونه آنچه آنها می‌آوردند، مانند قرآن است؛ درحالی که آورده آنها ساختگی و قرآن، وحی الهی است، در پاسخ می‌گویم: منظور مثل آن در حسن بیان و ترکیب کلمات است؛ هر چند ساختگی باشد (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۸۳).

براین اساس اگر وصف «مفتریات» نمی‌آمد، معارضان می‌بایست چیزی بیاورند که مصداق «مفتریات» نباشد که خود بر قرآن عیب می‌گرفتند؛ یعنی مثلاً معارضان دیگر نمی‌توانستند مفاهیم قرآن را که به زعم آنها ساختگی بود، در قالبی جدید ارائه کنند یا نمی‌توانستند از افسانه‌های پیشین خود که به ساختگی بودن آن اعتقاد داشتند، بهره گیرند و بدین ترتیب، از دایره معانی مورد نیاز آنها به شدت کاسته می‌شد. از سوی دیگر، این احتمال نیز وجود دارد که مقصود، آوردن کتابی از جانب خدایان خود باشد که مفتری نیز نباشد.

طبرسی، فضل‌الله و برخی دیگر از مفسران نیز چنین برداشتی داشته (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۲۲ / فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۳۴ - ۳۵ / ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱،

ص ۲۱۹) و افزوده‌اند که «مفتریات» نشانه‌ای برای تحدید به منظور تحدی است و دامنه آن را به فصاحت و بلاغت محدود می‌کند؛ زیرا معارف و امور غیبی و جز اینها مفتریات نیست و مثل قرآن در این ابعاد نیز نمی‌تواند ساختگی باشد؛ ولی خدای متعال تخفیف داده و از آنها به «مفتریات» راضی شده که کار را بر آنها بسیار آسان می‌کند. براین اساس عرب معارض می‌توانست حتی داستان‌ها و مفاهیم قرآن را که مدعی ساختگی (مفتریات) بودن آنها بود، در قالبی دیگر با فصاحت و بلاغتی هم‌سنگ بریزد و ارائه کند.

اما ادعای قبانیچی در مورد توانایی معارضان، حتی بر اساس برداشت او از مفتریات نیز درست نیست؛ زیرا آیات دیگر مانند آیه ۲۳ سوره بقره، آیه ۳۸ سوره یونس و ... بدون قید یادشده آنها را به آوردن مانند یک سوره فرا خوانده و به شکست همیشگی آنها تصریح کرده است (بقره: ۲۴) که براین اساس، آنها به طریق اولی از آوردن ده سوره ناتوان‌اند.

درباره آیه نداشتن اختلاف نیز باید یادآور شویم که در برداشت ارائه‌شده، مفهوم آیه بی‌دلیل تخصیص خورده و به آنچه نظریه انتساب بدان پرداخته، محدود شده است؛ درحالی‌که تفسیر مشهور، عمومیت دارد و شامل هرگونه اختلافی می‌شود؛ خواه در مورد آنچه این دیدگاه بدان پرداخته است و خواه در مورد سطح ادبی و نیز هر اختلاف و تناقضی تاریخی، علمی، احکام و جز اینها.

۱۹۹

بیت

بیت
بیت
بیت
بیت
بیت

ب) روایات

قبانیچی از روایات به سخن امیرمؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه استدلال کرده که پیش‌تر به آن اشاره شد: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوْفِهِمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَكَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ وَاحْتَصَدَ مَنْ احْتَصَدَ بِالنَّفِيمَاتِ».

مانند این روایت، روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده است: «لقد تجلى الله لخلقه فى كلامه ولكنهم لا يبصرون» (مجلسی، [بیتا]، ج ۸۹، ص ۱۰۷؛ به نقل از اسرار الصلاة شهید ثانی).

شاهد در سخن امیرمؤمنان علیه السلام این است که به تصریح حضرت، خدای متعال در ضمن قرآن کریم برای مردم تجلی کرده و هر مؤلف، شاعر یا نقاشی برای دیگران در ضمن اثرش تجلی می‌کند؛ برای نمونه پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن احادیث شریف برای مردم تجلی

می‌کند، امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن **نهج البلاغه** تجلی کرده است و همین‌طور دیگران. بنابراین هرکس مثلاً **نهج البلاغه** را بخواند، چهره **امام علی علیه السلام** را در ذهن تصور می‌کند که دارد با او یا مردم سخن می‌گوید و محال است کسی کتابی بیاورد که خدا در آن به‌طور مستقیم برای خواننده آن تجلی کرده باشد؛ به‌جز **قرآن کریم** و این همان وجه صحیح اعجاز **قرآن** است؛ نه آن وجوه استحسانی و سست (ر.ک: **قبانچی**، [بی تا]، ص ۲۱۵ - ۲۱۶).

نقد و بررسی

فرمایش **امیرمؤمنان علیه السلام** در مورد تجلی خدا در **قرآن**، تنها به بخشی از دامنه مورد ادعا مربوط می‌شود و اساساً از حیطة نشانه‌های ادبی خارج است؛ ولی فرمایش **امام صادق علیه السلام** این محدودیت را ندارد؛ بلکه عام‌تر از مدعاست؛ زیرا هم تجلی متنی و هم تجلی روحانی خدا در **قرآن** را شامل می‌شود. منظور از تجلی روحانی خدا در **قرآن**، «کششی وجدانی و فرازبانی است که در هیچ اثر بشری مانند آن یافت نمی‌شود و شالوده آن، بر فرستنده و متن استوار بوده و دریافت آن به شرایط گوینده نیز مرتبط است» (ر.ک: جواهری، ۱۳۹۳). تجلی روحانی خدا در **قرآن** در منابع مربوط تحت عناوینی مانند اعجاز تأثیری، اعجاز نفسانی، اعجاز وجدانی، جذبات روحی، روعه قرآنی و جز اینها به بحث گذاشته شده است (ر.ک: رمانی، خطابی و جرجانی، ۱۳۷۸ق، ص ۷۰ - ۷۱ / قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۰۰ / سیوطی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۴۲ - ۲۴۴ / شهرستانی، [بی تا]، ص ۱۲۶ / سید قطب، ۱۴۱۵ق، ص ۱۵ - ۱۹ / غزالی، [بی تا]، ص ۱۰۶).

فواید و ویژگی‌های نظریه انتساب از دیدگاه **قبانچی**

این وجه اعجاز **قرآن** با وجوه دیگر اختلاف بنیادی دارد؛ زیرا اعجاز را از بالا به پایین اثبات می‌کند نه برعکس؛ یعنی پس از اینکه ایمان آوردیم این کلام از خداست، ایمان می‌آوریم که معجزه نیز هست؛ زیرا همه مخلوقات خدا - در حد خود - معجزه به شمار می‌روند؛ چه رسد به کلام خدا! درحالی‌که دیگر وجوه اعجاز **قرآن**، اولاً: تنها اثبات می‌کنند که این کلام - در حد خود - معجزه است و انسان نمی‌تواند مانند آن را بیاورد و از این رهگذر اثبات می‌کند از خداست؛ نه از **محمد صلی الله علیه و آله و سلم** و به اصطلاح فلسفی،

استدلال آنی است؛ ولی بر وجه مختار استدلال لمی است و فرق این دو، آنجا ظاهر می‌شود که استدلال آنی نمی‌تواند اثبات کند این کلام به‌طور حتم از خداست و بر فرض صحت وجوه اعجاز، در نهایت می‌تواند اثبات کند که این سخن از بشر و از محمد ﷺ نیست؛ بلکه از نیروی غیبی برتر از توان بشر است؛ اما اینکه آیا این نیروی غیبی به فرشتگان متعلق است یا جن یا خدای متعال یا غیر اینها، ساکت است. پس این وجوه از اینکه گوینده قرآن را در خدا منحصر کند، ناتوان است؛ ولی بر وجه مختار با مشکلی این‌چنینی روبه‌رو نمی‌شویم؛ زیرا پس از اینکه از طریق وجدان و دریافت نغمه الهیت اثبات شد که قرآن کلام خداست، می‌گوییم معجزه است؛ نه به شیوه عکس.

نقد و بررسی

در سخنان قبانیچی نکات بسیاری وجود دارد که باید به‌طور مستقل بررسی و نقد شود؛ از جمله:

جایگاه نظریه انتساب

چنان‌که بیان شد، ادله ارائه‌شده با توجه به احتمالات تفسیری و معانی دیگر برای آنها، از اثبات فرابشری بودن این وجه ناتوان است و نقد وجوه دیگر نیز - بر فرض پذیرش آنها - کمکی به اثبات آن نمی‌کند. البته این به معنای رد کامل آن نیست؛ زیرا بررسی قرآن نشان می‌دهد جایگاه متکلم در بیان آن تأثیر گذاشته و الهی بودن آن در آیات بسیاری که در سراسر آن پراکنده است، کاملاً آشکار است و شاید یکی از دلیل‌های تسلیم سریع بسیاری از مردم به‌ویژه مخاطبان زمان نزول، همین مسئله باشد. این مطلب با بررسی مقایسه‌ای با کتاب‌های آسمانی دیگر و نیز سوره‌های ساختگی معارضان در طول تاریخ بیشتر نمود می‌یابد. بنابراین می‌توان این نظریه را در درون اعجاز بیانی و تأثیری تعریف کرد و معتقد شد یکی از مؤلفه‌های تشکیل بلاغت فرابشری همین مطلب است؛ زیرا مطابق با مقتضای حال متکلم و مخاطب است و افزون بر این، بر اساس قولی که دلالت وجوه اعجاز را آنی و اقماعی می‌داند، نظریه انتساب می‌تواند از میان علت‌های فراوان، علت خاص، یعنی خدای متعال را نتیجه دهد و به بیان دیگر، تبدیل‌کننده یک برهان غیریقینی به یقینی است.

افزون بر نارسایی ادله این نظریه برای قرار گرفتن در جایگاه وجهی از وجوه اعجاز، فراگیر نبودن نیز مشکل دیگری برای آن است. *قبانچی* - با رد وجوه اعجاز - بر این باور است که تنها وجه اعجاز قرآن، نظریه انتساب است؛ ولی با توجه به اینکه برخی سوره‌های قرآن - هرچند انگشت‌شمار - مانند سوره عصر از این وجه خالی است یا در حدی نیست که بتوان آن را بر اساس نظریه انتساب برخوردار از نشان‌هایی برای صدق (وجه اعجاز) در نظر گرفت؛ از این رو این نظریه مطابق با دامنه تحدی نیست و قابلیت ردیابی در برخی سوره‌ها را ندارد.

انی بودن استدلال به وجوه اعجاز

در تحلیل سخن *قبانچی*، لازم است دو نکته به‌طور مستقل بررسی شود:

یکم: مصداق برهان لمی و یقین‌آور بودن نظریه انتساب

این گفته از دو جهت مخدوش است. اشکال نخست این است که نظریه انتساب هرچند بتواند با نشانه‌های متنی، احتمال دخالت نیروهای غیربشری در القای وحی قرآن را از میان بردارد و آفریننده قرآن را به خدای متعال منحصر کند؛ ولی نمی‌تواند فرابشری بودن آن را نتیجه دهد یا دست‌کم محل بحث است؛ زیرا فرابشری بودن و از آن خدا یا بشر بودن، دو مقوله است؛ بنابراین تنها می‌تواند نقش مکمل و واسطه را ایفا کند. اشکال دوم در کبرای قیاس است؛ یعنی این قضیه که «همه افعال خدا معجزه است». این کبرا مخدوش و مثال نقض آن، حدیث قدسی است که معجزه به شمار نمی‌رود. آیات الهی کمتر از یک سوره نیز مورد نقض دوم است؛ زیرا هرچند وحیانی است؛ ولی در میدان تحدی قرار نمی‌گیرد و از این رو می‌توان مثلاً مانند یک آیه را آورد؛ مگر برخی آیات که ساخت مانند آن از قدرت بشر خارج است؛ هرچند در دایره تحدی ننگ‌جد.* با توجه به این مطلب، کبرای یادشده مخدوش و ناپذیرفتنی است.

* زرقانی بر این باور است که گاه یک آیه می‌تواند به‌تنهایی معجزه باشد؛ مانند آیه مباحله (ر.ک: زرقانی، ج ۲، ص ۲۹۶).

دوم: ائی بودن و یقین آور نبودن وجوه اعجاز قرآن، به جز نظریه انتساب

در پاسخ به این اشکال، نخست باید دانست که صرف ائی بودن برهان به معنای بی فایده بودن آن نیست؛ زیرا برهان ائی نیز از ارزش منطقی برخوردار است و برای نمونه برهان نظم که اعتبار بسیاری دارد، جزو برهان‌های ائی به شمار می‌رود. در برهان ائی گاه قراین آن‌چنان است که عقل عرفی و فطرت و وجدان آدمی کبرای قیاس را در یک علت منحصر می‌کند. برهان لمّی بر اساس تعریفی که مشهور حکما ارائه کرده‌اند، از علت به معلول راه یافتن و برهان ائی از معلول به علت رسیدن است. بر اساس این تقریر از برهان لمّی و ائی، نتیجه برهان لمّی، یقینی و نتیجه برهان ائی، غیر یقینی است و یقین آور نبودن آن به دلیل منحصر نبودن کبرای آن در یک علت است. وقتی می‌گوییم: این جسم منبسط شده است (صغرا) و هر جسم منبسط شده‌ای حرارت دیده است (کبرا)؛ پس این جسم حرارت دیده است. این نتیجه غیر مطمئن است؛ زیرا کبرای ما نادرست است. کبرای صحیح، این است که بگوییم: هر جسم منبسط شده‌ای علتی دارد و علت آن می‌تواند حرارت یا اصطکاک یا غیر این دو باشد. در حقیقت کبرا میان دو یا چند علت مردد است. حال اگر وجوه اعجاز را در چنین برهانی قرار دهیم، نتیجه یقین آور نیست و به قانون لطف نیازمند است: قرآن از جوهی برخوردار است که بشر نمی‌تواند مانند آن را بیاورد (صغرا) و هر چه این گونه باشد، علتی فرا بشری دارد که خداست یا جن یا فرشته یا جز اینها. پس قرآن ساخته خدا یا جن یا فرشته یا جز اینهاست. این قضیه برای اینکه به نتیجه قطعی برسد، به قانون لطف نیازمند است که روشی کلامی برای حل مسئله است. اما اگر برهان را در مورد قرآن به گونه زیر تقریر کنیم، خالق در یک گزینه منحصر می‌شود: قرآن از جوهی برخوردار است که اولاً از توان بشر خارج‌اند و ثانیاً به دلیل نشانه‌های فراوان متنی نمی‌تواند ساخته هیچ ممکن منطقی (جن، فرشته و ...) باشد که نقص، صفت جداناپذیر آن است. از سوی دیگر هر پدیده‌ای چنین باشد، ناگزیر آفریده ذات واجب‌الوجود است؛ پس قرآن، آفریده خدای یکتاست. این چنین استدلالی بر اساس عقل عرفی یقین آور است. بله، اگر برخی وجوه اعجاز به طور مستقل دیده شود و نیز در مورد معجزه‌های حسی مانند زنده شدن مرده یا تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به مار بزرگ نمی‌توان چنین بیانی را ارائه کرد و باید به قانون لطف رجوع کرد.

گفتنی است در تبیین برهان لمّی، تقریر دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند شماری از استدلال‌ها را در مسیر برهان لمّی قرار دهد. توضیح اینکه اگر - چنان‌که مشهور است - در برهان لمّی مراد از علت، علت حقیقی و خارجی باشد، در بسیاری از مسائل فلسفی مانند مسئله واجب‌الوجود با فقدان برهان لمّی روبه‌رو خواهیم شد؛ زیرا در مثال واجب‌الوجود، خدای تعالی علتی ندارد که بتوانیم از طریق آن به معلول، یعنی خدای متعال دست یابیم؛ ولی اگر در تعریف برهان لمّی بگوییم: «برهانی است که حد وسط آن علت برای اتصاف موضوع نتیجه به محمول آن است؛ خواه علت برای خود محمول هم باشد یا نباشد و خواه علت خارجی و حقیقی باشد یا علت تحلیلی و عقلی» (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۳۲)، در مسائل بسیاری مانند مسئله اثبات وجود خدا با مشکلی روبه‌رو نخواهیم بود.

نتیجه بحث

از مباحث گفته‌شده، این نتایج را می‌توان دریافت کرد:

- ادله معجزه بودن «تجلی متنی خدا در قرآن» در قالب یک وجه مستقل، در مرحله اثبات، ناکافی است؛ ولی می‌توان آن را در درون اعجاز بیانی و تأثیری تعریف کرد و معتقد شد که یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده ساختار بلاغی قرآن، همین مطلب است. افزون بر این بر اساس قولی که دلالت وجوه اعجاز را اُنّی و اقناعی می‌داند، نظریه انتساب می‌تواند از میان علت‌های متعدد، علت خاص، یعنی خدای متعال را نتیجه دهد و به بیان دیگر، تبدیل‌کننده یک برهان غیریقینی به یقینی است.

- نشانه‌های متنی تجلی خدا در قرآن مشمول تحدی به سوره نیست، ولی در سایه تحدی کلی قرآن قرار می‌گیرد.

- استدلال بر وجوه دیگر اعجاز به دلیل اُنّی بودن برهان، مخدوش نیست؛ زیرا از رهگذر نشانه‌های متنی و روش کلامی (قانون لطف) می‌توان برهان را تمام دانست.

- نشانه‌های متنی قرآن در قالب یک وجه اعجاز، کاربستی روان‌شناختی و فردی دارد.

منابع و مأخذ

* قرآن كريم.

١. ابراهيم شادى، محمد؛ **إعجاز القرآن ومنهج البحث عن التميز**؛ القاهرة: مكتبة جزيرة الورد، [بى تا].
٢. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ **التحرير والتنوير**؛ ط ١، بيروت: مؤسسة التاريخ العربى، ١٤٢٠ق / ٢٠٠٠م.
٣. ايجى، مير سيد شريف؛ **شرح المواقف**؛ تصحيح بدرالدين نعسانى؛ ط ١، قم: الشريف الرضى، ١٣٢٥ق.
٤. باقلانى، ابوبكر محمد بن الطيب؛ **اعجاز القرآن**؛ شرح و تعليق عبدالمنعم خفاجى؛ ط ١، بيروت: دارالجميل، ١٤١١ق / ١٩٩١م.
٥. بنت الشاطى، عايشه عبدالرحمن؛ **الإعجاز البيانى للقرآن و مسائل ابن الازرق**؛ مصر: دارالمعارف، ١٩٧١م.
٦. تفتازانى؛ **شرح المقاصد**؛ تحقيق عبدالرحمن عميره؛ قم: [بى نا]، ١٤٠٥ق.
٧. جواهرى، سيد محمدحسن؛ «بررسى نظريه خطابى درباره اعجاز تأثيرى قرآن كريم»؛ **قبسات**، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامى، شماره ٧٣، پاييز ١٣٩٣، ص ١٣٥ - ١٦٥.
٨. رمانى، خطابى و جرجانى؛ **ثلاث رسائل فى اعجاز القرآن**؛ تحقيق محمد خلف الله، محمد زغلول سلام؛ ط ٢، القاهرة: دارالمعارف، ١٣٧٨ق / ١٩٦٨م.
٩. زمخشري، محمود؛ **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**؛ ط ٣، بيروت: دارالكتاب العربى؛ ١٤٠٧ق.
١٠. سبجاني، جعفر؛ **الإلهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل**؛ به قلم حسن محمد مكى العاملى؛ ج ٣، قم: المركز العالمى للدراسات الإسلاميه، ١٤١٢ق.
١١. سيد قطب؛ **التصوير الفنى فى القرآن**؛ بيروت: دارالشروق، ١٤١٥ق / ١٩٩٥م.
١٢. السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن ابى بكر؛ **معترك الاقران فى اعجاز القرآن**؛ تحقيق محمد عبدالرحيم؛ ط ١، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٣ق / ٢٠٠٣م.
١٣. سيوطى، جلال الدين؛ **الإتقان فى علوم القرآن**؛ ط ٢، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٢١ق / ٢٠٠١م.
١٤. شهرستانى، **الملل والنحل**؛ ج ٣، تحقيق محمد بدران، قم: الشريف الرضى، ١٣٦٤.
١٥. شهرستانى، سيد هبة الدين؛ **تنزيه تنزيل**؛ ترجمه عليرضا خسروى قاجار؛ تهران: انتشارات وفا، [بى تا].
١٦. صبحى صالح؛ **نهج البلاغه**؛ ج ٥، قم: دارالهجره، ١٤١٢ق.
١٧. طباطبايى، سيد محمدحسين؛ **الميزان فى تفسير القرآن**؛ ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٧ق.

١٨. طبرسى، فضل بن حسن؛ مجمع البيان؛ با مقدمه محمدجواد بلاغى؛ ج ٣، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢.
١٩. الغزالي، محمد؛ نظرات فى القرآن الكريم؛ ط ١، مصر: دار نهضة، [بى تا].
٢٠. فضل الله، سيد محمد حسين؛ تفسير من وحى القرآن؛ ط ٢، بيروت: دارالملايك للطباعة والنشر، ١٤١٩ق.
٢١. قبانچى، احمد؛ سر الاعجاز القرآنى: قرائة نقدية للموروث الدينى فى دائرة حقيقة المعجزة القرآنية وتأصيل للأعجاز الوجدانى؛ [بى جا]: [بى نا]، [بى تا].
٢٢. قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله؛ الخرائج والجرائح؛ ج ١، قم: مؤسسة الإمام المهدي ﷺ، ١٤٠٩ق.
٢٣. مجلسى، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ تهران: مكتبة الاسلامية، تهران، [بى تا].
٢٤. مصباح يزدى، محمد تقى؛ آموزش فلسفه؛ ج ٤، تهران: مؤسسه انتشارات اميركبير، شركت چاپ و نشر بين الملل، ١٣٨٣.
٢٥. مكارم شيرازى، ناصر و همكاران؛ تفسير نمونه؛ تهران: دارالكتب الإسلاميه، ١٣٧٤.
٢٦. المطعنى، عبدالعظيم ابراهيم محمد؛ خصائص التعبير القرآنى و سماته البلاغية؛ ط الاولى، قاهره: ١٤١٣ق / ١٩٩٢م.